

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ (۱۶) إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ (۱۷) فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ (۱۸) ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ (۱۹) كَلَّا بَلْ تُحِيبُونَ الْعَاجِلَةَ (۲۰) وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ (۲۱) وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ (۲۲) إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ (۲۳) وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بِاسِرَةٍ (۲۴) تَطْنُ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ (۲۵) كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ (۲۶) وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ (۲۷) وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ (۲۸) وَالتَّفْتَتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ (۲۹) إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ (۳۰) فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّىٰ (۳۱) وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ (۳۲) ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطَّىٰ (۳۳) أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ (۳۴) ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ (۳۵) أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى (۳۶) أَلَمْ يَكُنْ تُطْفَئُ مِنْ مَنِيِّ يُمْنٍ (۳۷) ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ فَخْلَقَ فَسَوَّىٰ (۳۸) فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ (۳۹) أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ (۴۰)﴾ «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبَلَىٰ».

آیه شانزده به بعد، این چهار آیه است که ارتباطش با قبل و بعد روشن نیست! برخی ها تلاش و کوشش کردند که این را به گذشته و آینده مرتبط کنند. ظاهراً این چهار آیه جمله معترضه است. گاهی در اثنای کلام یک مطلب مهمی رخ می دهد که متکلم ناچار است آن مطلب مهم را در اثنای کلام ذکر کند؛ نظیر آیه تطهیر سوره مبارکه «احزاب» و مانند آن و شواهد داخلی هم نشان می دهد که این جمله، جمله معترضه است، برای اهمیت اینجا ذکر شده است.

ارتباطی با گذشته و آینده ندارد. در جریان همان آیه «أحزاب» چندین ضمیر جمع مؤنث سالم قبلاً بود؛ اما دفعته این آیه برگشت با ضمیر جمع مذکر سالم دارد سخن می‌گوید. این ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^۱ همه ضمیر جمع مذکر سالم است با اینکه آیات قبل همه ضمیر جمع مؤنث سالم بود که به همسران پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خطاب می‌شد. این معلوم می‌شود که یقیناً با آیات قبل ارتباط ندارد، بلکه برای اهمیت مسئله جداگانه ذکر شد.

این چهار آیه هم معترضه است با قبل یا بعد ارتباط ندارد. این ﴿لَا تُحَرِّكْ﴾، چون مربوط به جریان قرآن است که ذات اقدس الهی به رسول خود دستور می‌دهد، شما در هنگام تنزل آیات و نزول قرآن کریم فقط گوش بدهید، ما در مراحل عالیّه جمع می‌کنیم، در مراحل نازلّه و وسطی^۱ جمع می‌کنیم بعد برای شما شرح می‌کنیم، آن وقت شما نطق کنید. هم جمع می‌کنیم هم قرائت می‌کنیم هم تفسیر می‌کنیم: ﴿إِنَّا عَلَيْنَا جَمْعُهُ وَقُرْآنُهُ * فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ﴾، آنجا دارد: ﴿إِنَّا عَلَيْنَا جَمْعُهُ﴾، یک؛ ﴿وَقُرْآنَهُ﴾، دو؛ ﴿فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ﴾، سه؛ ﴿ثُمَّ إِنَّا عَلَيْنَا يَبَآئُهُ﴾، چهار؛ تفسیرش به عهده ماست. جمعی در مراحل عالیّه روح شما به عهده ماست. جمعی در مراحل عالیّه جان شما به عهده ماست. تنظیم آن در قلمرو لب به عهده ماست؛ یعنی کل [این هستی شما را ما داریم تنظیم می‌کنیم بعد از اینکه این مراحل تمام شد، آن وقت شما می‌شوید: ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴾^۲.

فخر رازی در ضمن این چهار آیه تهمتی به شیعیان دارد، دارد که گروهی از قدمای روافض - معاذالله - قائل بودند به اینکه قرآن جابه‌جا شد، تحریف شد، کم و زیاد شد، نقصانی در آن پیدا شد و مانند آن.^۳ بعد شروع کردند به نقد

۱. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۲. سوره نجم، آیه ۴.

۳. التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۱۷۳.

این حرف. در حالی که مرحوم شیخ طوسی قبل از فخر رازی بود، ایشان در همین مقدمه کتاب شریف تبیان خود که تفسیر قرآن است، می‌گوید اجماع ما شیعه‌ها و محق[قان این است که قرآن همان بود که نازل شد، هیچ کم نشد، هیچ زیاد نشد، جابه‌جا نشد.^۱ شما چگونه با بودن محق[ق طوسی که یک آدم گمنامی نیست. این تفسیر تبیان ایشان هم که یک تفسیر بنام است. شما اگر بخواهید مدرک مراجعه کنید باید به حرف شیخ طوسی مراجعه کنید. شیخ طوسی کسی بود که به هر حال در بغداد آن بساط را پهن کرد که آنها یک عده ناچار شدند که کتابخانه ایشان را آتش زدند. قبل از انقلاب بود البته، بعد از انقلاب یک حساب دیگری است. قبل از انقلاب هزاره‌ای برای مرحوم شیخ طوسی در مشهد گرفتند. بعضی از دانشمندان اهل سنت آمدند گفتند شما نگوید شیخ الطائفه که علامت این باشد که این بزرگ طائفه امامیه است! بلکه بگویید شیخ الاسلام که ما هم افتخار داشته باشیم. این حرف علمای سنی و اهل سنت بود در مشهد، هزاره مرحوم شیخ طوسی را که قبل از انقلاب گرفتند این را گفتند. این کتاب تبیان او هم یک کتاب جهانی است. او می‌گوید اجماع ما این است که قرآن همان است که ذات اقدس الهی گفت، نه یک کلمه کم شد و نه یک کلمه زیاد. چیست که شما به روافض نسبت می‌دهید؟! آن تلاش‌ها و کوشش‌هایی که ایشان کردند، خود فخر رازی برای ایجاد تناسب بین این چهار آیه و آیات قبل، آن هم بسیار تکلف است، بنابراین این چهار آیه معترضه است و در جای خود نازل شده است و بین این چند آیه واقع شده است. این برای این!

اما در جریان قیامت ذات اقدس الهی او[لا] موت را تشریح کرد که چیزی از انسان فوت نشد. موت یک انتقال است. سخن از اعاده معدوم نیست. اینکه بعدها خود فخر رازی می‌گوید که اگر اعاده معدوم محال باشد، این از سنخ اعاده معدوم نیست.^۲ اگر اعاده معدوم باشد، چون معدوم نمی‌شود. «الموت ماهو» را قرآن خوب تفسیر کرد. موت

۱. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳.

۲. التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۲۸.

وفات است، نه فوت، چون در این قسمت‌ها چندین یعنی چندین بار قرآن کریم این مسئله را باز کرد که مرگ نابودی نیست. معدوم شدن نیست تا کسی بگوید چگونه معدوم را خدا دوباره زنده می‌کند؟! اگر اعاده معدوم شده است قول ما که می‌گوییم انسان در معاد برمی‌گردد، منافی با آن نیست، برای اینکه معدوم نشد. «الموت ما هو؟» جواب: «الموت وفاتٌ لا فوت». این فوت «تاء» جزء کلمه است؛ یعنی از بین رفت. وفات «تاء» جزء کلمه نیست، زائد است، در مصدر آمده است. اصل آن «واو» و «فاء» و «یاء» است. این کلمه «وفی، توفی، متوفی، متوفّا، استیفا، مستوفی، مستوفّا»، همه در جایی است که تمام شیء ادا شود. وقتی گفتند این حق خود را استیفا کرد؛ یعنی چه؟ یعنی چیزی را فروگذار نکرد. فلان شخص آن مطلب را مستوفّا بیان کرده؛ یعنی چیزی را فروگذار نکرده است. در سخنرانی خود استیفا کرده؛ یعنی آنچه لازم بود را گفته است. این وفات است نه فوت! هیچ چیزی از انسان گم نمی‌شود.

پس «الموت ما هو؟» «الموت وفاتٌ لا فوت»؛ لذا فرمود: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾.^۱ آنها می‌گفتند که ﴿إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ﴾^۲ ﴿إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ﴾^۳ جواب داد که ﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُم﴾، شما خلط مبحث کردید، موت که فوت نیست. موت وفات است، چیزی از بین نرفته است. فرشته مرگ عزرائیل (سلام الله علیه) تمام حقیقت شما را گرفته است: ﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ﴾^۴ حالا دارید می‌روید.

پس «الموت ما هو؟» جواب: «الموت وفاتٌ لا فوت». هیچ یعنی هیچ! هیچ چیزی از انسان نابود نشد تا کسی بگوید اعاده معدوم جایز است یا اعاده معدوم جایز نیست و امثال آن، این مسئله این.

۱. سوره زمر، آیه ۴۲.

۲. سوره سجده، آیه ۱۰.

۳. سوره مؤمنون، آیه ۸۲؛ سوره صافات، آیه ۱۶؛ سوره واقعه، آیه ۴۷.

۴. سوره سجده، آیه ۱۱.

این بیان نورانی حضرت امیر هم که «وَلِكَيْتُمْ تَتَّقُلُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ»^۱ از جایی به جایی می‌روید؛ از جایی به جایی رفتید، اینجا که هجرت کردید، فعلاً اینجا نیستید؛ ولی در جای دیگر هستید. کلّ عالم را هم که ذات اقدس الهی تنظیم می‌کند، می‌فرماید ما اصلاً شب در عالم نداریم، مغرب در عالم نداریم، هر چه هست مشرق است. مغرب بودن نسبی است.

این بحث هم قبلاً گذشت که ذات اقدس الهی گاهی می‌فرماید: ﴿لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ﴾^۲، گاهی می‌فرماید: ﴿الْمَشْرِقَيْنِ﴾^۳، گاهی می‌فرماید: ﴿الْمَشَارِقِ﴾^۴، در سوره مبارکه «صافات» جمع‌بندی نهایی کرده: ﴿وَرَبُّ الْمَشَارِقِ﴾^۵، اصلاً ما مغرب در عالم نداریم، چرا؟ برای اینکه این زمین که کروی است، به دور شمس می‌گردد، هر لحظه روز است؛ منتها جایی را که ترک کرده، آنجا تاریک است، می‌شود شب، آنجا می‌شود مغرب. ما از این که این شمس که دارد می‌رود این زمین که دارد به دور شمس می‌گردد، همیشه روز است؛ منتها جایی را که پشت کرده، چون نورش به ما نمی‌رسد، ما مغرب و شب و اینها را انتزاع می‌کنیم، وگرنه ما مغربی در عالم نداریم. این حرکت می‌کند، همیشه هم روشن است. انسان مرتّب حرکت می‌کند، از عوالم دیگر هر چه بود، در این عالم ﴿مِنْ مَنَىٰ يُمْنَىٰ﴾ آمده، از صلب به رحم، از رحم به جامعه، از جامعه به برزخ، از برزخ به ساهره معاد، از ساهره معاد - إن شاء الله - به مسئله بهشت. اصلاً مرگی ما در کار نداریم. پس «الموت ما هو»؟ «الموت وفاتٌ لا فوت» این فصل اوّل.

فصل دوم حالا بر فرض موت به معنای فوت باشد؛ یعنی از بین رفته است. جواب می‌دهد آن کسی که هیچ نبود، این را آفرید، حالا که پراکنده است، یقیناً می‌تواند او را ایجاد کند. گاهی از راه مبدأ غایی می‌فرماید خدا که حکیم

۱. بحار الانوار (ط - بیروت)، ج ۳۴، ص ۱۴۶.

۲. سوره بقره، آیات ۱۱۵ و ۱۴۲.

۳. سوره زخرف، آیه ۳۸؛ سوره الرحمن، آیه ۱۷.

۴. سوره صافات، آیه ۵.

است و عادل است، در عالم ظلمی اتفاق می افتد، بعضی ظالم هستند، بعضی مظلوم هستند، اگر معادی نباشد، حساب و کتابی نباشد، آیا ملحد و موحد، مشرک و موحد، مسلمان و کافر، ظالم و عادل، اینها یکسان است؟ اگر معادی در کار نباشد، حسابی در کار نباشد؛ یعنی ظالم و عادل یکسان هستند! میزی در عدم که نیست. این از یک راه است که در بخش پایانی مبارکه «قیامة» به آن اشاره شد که ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾. مشابه این در آیات قبل گذشت که اگر معادی نباشد؛ یعنی ظالم و عادل یکسان هستند، چون هر دو از بین می روند. حساب و کتابی هم که نیست! این با عدل الهی سازگار نیست.

هم عالم هدفمند است، فرمود «بالحق» خلق کردیم، هم بطلان در عالم نیست، هم خدا عادل است و محکمه دارد. این آیاتی که در این زمینه وارد شده است، ملاحظه بفرمایید! در سوره مبارکه «طه» آیه پانزده این است: ﴿إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا﴾، چرا؟ ﴿لَتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ﴾؛ لذا در بخش های دیگر همین آیه تفسیر می شود: ﴿أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ﴾؛^۱ یعنی ظالم و عادل در عالم یکسان هستند؟ هر کسی هر کاری کرد کرد؟ پس یقیناً باید معاد باشد.

در بخش های دیگر راجع به اینکه ﴿إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ﴾ فرمود در سوره مبارکه «ص» آیه ۲۷ و ۲۸ فرمود: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا﴾،^۲ این طور نیست که هر کسی هر کاری خواست بکند بکند، هیچ کفری و یا پاداشی نباشد، این طور نیست. ﴿ذَٰلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ﴾، آن وقت این آیه ۲۷ را در آیه ۲۸ تبیین می کند: ﴿أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ﴾، اگر معادی نباشد - معاذ الله - هر دو از بین رفتند، هیچ حساب و کتابی نباشد؛ یعنی مؤمن و عامل به عمل

۱. سوره قلم، آیه ۳۵.

۲. سوره ص، آیه ۲۷.

صالح، مثل مفسد است، چون هر دو یکسان هستند! «لا ميز في الأعدام من حيث العدم».^۱ متقین، مثل فجار هستند، چون هیچ حساب و کتابی نیست! فرمود در دستگاه ما این طور نیست که ظالم و عادل، هر کسی هر چه کرد کرد، کسی هم با آنها کاری نداشته باشد، پس معاد حق است «بالضرورة».

این کلمه «بالضرورة» که در منطق برای بدهیات است می گویند «الأربعة زوج بالضرورة»،^۲ یا «الإنسان ناطق بالضرورة»، این کلمه «بالضرورة» که جهت قضایا در منطق هست، در قرآن کریم اصطلاح «بالضرورة» و اینها نیست؛ ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ است؛ لذا دارد: ﴿رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾^۳ یا ﴿الْم * ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾^۴ این ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ کار «بالضرورة» را می کند؛ یعنی شک بردار نیست. اینجا هم دارد: ﴿أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ﴾ این اصلاً شدنی نیست. پس معاد «بالضرورة» حق است.

اما حالا چه کسی می برد؟ و کجا می برند؟ اینجا دارد: ﴿إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ﴾؛ به آن طرف سوق می دهند. فرشتگانی هستند که مأموران و مدبران امر هستند که به طرف «الله» سوق می دهند، البته همه اینها به إذن خداست. در بخش پایانی سوره مبارکه «زمر» این بود که آیه ۷۱ به بعد: ﴿وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا﴾^۵ اینجا دارد: ﴿إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ﴾، وقتی مساق به طرف خداست، به طرف لقای الهی سوق می دهند، سائقی لازم است. فرشتگان، مدبران امر، مأموران الهی جمعیت را سوق می دهند «إلى الله».

۱. شرح منظومه ۱ نویسنده مرتضی مطهری، ج ۱، ص ۱۵۹.

۲. منظومه ملاهادی سبزواری (السبزواری، الملا هادی)، ج ۱، ص ۲۶۰.

۳. سوره آل عمران، آیه ۹.

۴. سوره بقره، آیات ۲ و ۱.

۵. سوره زمر، آیه ۷۱.

در آیه ۷۱ به بعد سوره مبارکه «زمر» آمده است که ﴿وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا﴾، بعد در آیه ۷۳ دارد: ﴿وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَىٰ الْجَنَّةِ زُمَرًا﴾، درباره هر دو سوق یاد شد. در تفسیر همان سوره مبارکه «زمر» آنجا گفته شد که مدبرّات امر و فرشتگان پشت سر متّقیان هستند، اینها را بدرقه می‌کنند، سوق اینها که ﴿سِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا﴾، سوق اینها از پشت سر به صورت بدرقه است؛ اما ﴿سِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾، اینها کسانی هستند که ﴿إِنَّهُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾^۱ همان طوری که دامدار از پشت سر این رمه اینها را هی می‌کند به طرف آغل و آخور خود برسند، اینها هم هی می‌کنند، پس این سوق نسبت به کفار هی کردن است، این سوق نسبت به مؤمنان بدرقه کردن است. مساق به طرف پروردگار است، سائق مدبرّات امر هستند که البته «بِإِذْنِ اللَّهِ» کار می‌کنند، گاهی هم برای اوحدی، خود ذات اقدس الهی سوق می‌دهد.

در مسئله اینکه فرمود: ﴿أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنٍ﴾، در آیات سوره مبارکه «نجم» هم گذشت که خدای سبحان ﴿وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى * وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَأَحْيَا * وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى * مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى * وَأَنَّهُ عَلَيْهِ النَّشْأَةُ الْآخِرَى * وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَى وَأَقْنَى﴾^۲، اینکه قبلاً انسان را از نطفه، زوج و زوجه آفرید، اینجا هم دارد که ﴿أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنٍ﴾؛ انسان را از آن ماده خلق کرد، دوباره یقیناً می‌تواند انسان را به حالت اوّلی برگرداند؛ لذا این تعبیرات که دشوار است، این در چند فصل حلّ شده است: یکی «الموت ما هو»؟ اصلاً سؤال مطرح نیست که چگونه خدا معدوم را و از بین رفته را ایجاد می‌کند! چیزی از بین نمی‌رود، ما خیال می‌کنیم این از بین رفته! این وارد برزخ شده؛ منتها در اینجا با این لباس بود، در آنجا یک لباس دیگری دارد، این طور است! خواب است،

۱. سوره فرقان، آیه ۴۴.

۲. سوره نجم، آیات ۴۳-۴۸.

گاهی می‌فرماید شما که می‌خوابید بعد بیدار می‌شوید، چگونه است؟ مرگ همین است؛ منتها یک خواب قوی‌تری است.

﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا﴾^۱ خدا متوفی است. وقتی می‌خوابید متوفی اوست؛ منتها یک مرگ رقیقی است. وقتی می‌میرید یک خواب سنگینی است؛ لذا وقتی اینهایی که از برزخ بیدار شدند می‌گویند که ﴿مِنْ مَرَقَدِنَا هَذَا﴾^۲ ما را از خوابگاهمان بیدار کرده! اینها که از برزخ وارد صحنه قیامت می‌شوند، می‌گویند ما را از مرقد؛ «مرقد»؛ یعنی محل «رقود»؛ یعنی محل خواب! ما خواب بودیم، بیدار شدیم. اینها نمی‌گویند ما را زنده کردند: ﴿مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا﴾، «مرقد»؛ یعنی خوابگاه. در خود قرآن کریم می‌فرماید کسی که می‌میرد، متوفی خداست، کسی که می‌خوابد، متوفی خداست، خواب یک مرگ رقیقی است. ارتباط روح با بدن در خواب به طور کلی قطع نمی‌شود، در حدّ حیات گیاهی و امثال آن هست و بالای سر او هم کاملاً اشراف دارد. آن روح اوّل می‌شنود بعد ما را بیدار می‌کند. نه اینکه ما اوّل بیدار بشویم! اگر ما که خواب هستیم، ما را صدا زد، بیدار می‌شویم، چه می‌شود؟ چه کسی می‌شنود؟ ما که خواب هستیم. آن که قیم ماست، روح ماست و بالای سر ماست که اشراف دارد، علاقه‌اش را از ما کم کرد که ما بخواهیم در حدّ حیات گیاهی، این کاملاً مواظب است. این می‌شنود بعد ما را بیدار می‌کند. نه اینکه ما بیدار بشویم بعد بشنویم. این بالای سر ماست.

این گاهی علاقه‌اش را کم می‌کند، می‌شود خواب. گاهی علاقه‌اش را به کلی قطع می‌کند، می‌شود مرگ؛ لذا در هر دو حال توفی است؛ منتها توفی شدید، توفی رقیق. خدا در هر دو حال متوفی است: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا

۱. سوره زمر، آیه ۴۲.

۲. سوره یس، آیه ۵۲.

وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا ﴿١﴾. توفی بیش نیست؛ لذا برزخی‌ها وقتی بیدار می‌شوند، وارد صحنه معاد می‌شوند، می‌گویند:

﴿مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا﴾، نه اینکه «من أحيانا» چه کسی ما را زنده کرد! چه کسی ما را بیدار کرده است.

این مراحل است که در قرآن کریم آمده است. در این بخش پایانی سائق که به طور کلی مشخص، فرمود این نه اهل تصدیق بود، نه اهل نماز؛ گرچه «صدق» در بعضی از موارد به معنی صدقه است؛ ولی اینجا به قرینه «كُذِّبَ» همان معنای تصدیق حق است: ﴿وَلَكِنْ كُذِّبَ وَتَوَلَّى * ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى أَهْلِهِ يَتَمَطَّى﴾، این «یاء» در «تَمَطَّى»، اصلش «تاء» بود و تبدیل شد به «یاء». این را فخر رازی و امثال فخر رازی ذکر کردند.^۱ «تَمَطَّطَ» بود، بعد شد «تَمَطَّى»؛ مثل «دَسَّس» بود، شده «دَسَّا». بعد این «یاء» تبدیل شده به «هاء»: ﴿قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾،^۲ قبلاً هم گذشت که این ﴿دَسَّاهَا﴾ سه تا «سین» دارد، ثلاثی مجردش دو تا «سین» دارد که ﴿أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ﴾^۳ ثلاثی مزیدش باب تفعیل سه تا «سین» دارد، «دَسَّس» که به معنای کثرت و شدت و امثال آن است. این «سین» سوم تبدیل به «یاء» شده، این «یاء» تبدیل به «الف» شده، شده ﴿دَسَّاهَا﴾.

این ﴿يَتَمَطَّى﴾، این «تاء» دوم حال آن که مشدد است، این اصلش «طاء» بود، تبدیل به «یاء» شد، «يَتَمَطَّطَ» بود، شده ﴿يَتَمَطَّى﴾. این را فخر رازی و سایر کسانی که به بخش نکات ادبی می‌پردازند، گفتند. بعد می‌فرماید این نقص و عذابی که الآن دارید می‌چشید: ﴿أَوَّلَى لَكَ فَأَوَّلَى﴾؛ خودت برای خودت تعیین کردی. «يَدَاكَ أَوْكَتَا وَفُوكَ نَفَخَ».^۴ ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾، انسانی که منکر معاد است، خیال می‌کند یاوه است! همان‌طوری که اوّل فرمود: ﴿لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ﴾، این می‌خواهد جلویش باز باشد، چون حساب و کتابی نیست، جلویش می‌خواهد باز باشد. چه

۱. التفسیر الکبیر، ج ۳۰، ص ۷۳۶.

۲. سوره شمس، آیه ۱۰.

۳. سوره نحل، آیه ۵۹.

۴. لسان العرب، ج ۱۵، ص ۴۲۵.

وقت می خواهد جلوییش باز باشد؟ چون خیال کرده که انسان یاوه است. چون کلمه ﴿سُدًى﴾ یکبار در قرآن ذکر شد، آن همین جاست. آن کسی که ﴿يَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾، همان شخص کسی است که ﴿بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجَرًا أُمَامَهُ﴾.

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾، بعد اینکه شدنی نیست که خدای حکیم رها بکند، هر کسی هر کاری انجام بدهد! اینکه در عالم حساب و کتابی دارد. اگر مشکلی دارد که چگونه می شود! برای این گونه از افراد که جزء اوحدی نیستند، می فرماید بله شما به فرض بمیرید، دوباره می توانید زنده بشوید، برای اینکه قبلاً هیچ نبودید، خدا ایجاد کرد، الان هم که همه ذرات تو پراکنده است: ﴿أَلَمْ يَكُنْ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى * ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى * فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى﴾، که همین در سوره مبارکه «نجم» تفسیر شده است: ﴿أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى﴾، آن ﴿عَلَيْنَا جَمْعُهُ وَقُرْآنُهُ﴾، هم مشخص شد که در بخشی از مراتب آیات جمع می شود. در مرحله بعد «قرأ» هم به معنی «جَمَعَ» است. جمع می شود، در افق لب ظهور می کند، بعد تفسیر می شود، برای اینکه کتاب ﴿التَّيْنِ لِلنَّاسِ﴾^۱؛ ﴿إِنْ عَلَيْنَا بَيَانُهُ﴾، ما باید بیان بکنیم، تفسیر بکنیم الفاظش را، معانی آن را، همه را می گوئیم. آن وقت شما بعد ﴿فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ﴾؛ لذا منطقه لبان مطهر حضرت ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴾^۲ شد. معصوم شد، از کم کردن، زیاد کردن و غیر وحی گفتن.

ما امیدواریم این دعا برای همه باشد، شما بزرگواران که برای تبلیغ می روید حتماً بحث تفسیری را داشته باشید. در جلسات عمومی که سخنرانی دارید، از آیات استفاده می کنید. سعی کنید جلسات خصوصی هم داشته باشید، بگذارید قرآن در جامعه زنده باشد. توحید که در جامعه زنده شد، انسان موحد هرگز نمی ماند. هیچ ممکن نیست بیگانه خیال

۱. سوره نحل، آیه ۴۴.

۲. سوره نجم، آیه ۴.

بکند که بتواند نظام ما را، انقلاب ما را از بین ببرد. فشار هست، بله؛ اما ﴿مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا﴾^۱ از او راستگوتر کیست؟ این استکبار و آن صهیونیسم «علیهم من الرحمن ما يستحقون» اینها هر چه فشار بیاورند، فشار می‌آورند؛ اما آنها هر چه فشار می‌آورند، پنجاه درصد است. خدا می‌فرماید آنها فشار می‌آورند، فشار آنها پنجاه درصد است، من صد درصد آسانی و رفاه قرار می‌دهم؛ منتها شما باید عاقل باشید، راه دیگری را نبندید، خودتان هم به راه باشید، داخل خودتان این همه نعمت‌هایی که من دادم را بگیرید.

ببینید این آیه را قرآن چگونه تنظیم کرده؟ فرمود که ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾، این یک؛ ﴿إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾، این جمله اسمیه است با «إِنَّ» است، درست است؛ اما چطور «یُسْر» نکره است و «عُسْر» معرفه؟ این قاعده ادبی آن چیست؟ ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾^۲، این «عُسْر» با «الف و لام» است. این یُسْر بدون «الف و لام» است. این عُسری که با «الف و لام» است به معنی دشواری است و بر اساس قواعد ادب، دومی عین اوّلی است. «الف و لام» دومی «الف و لام» عهد است؛ اما دومی که یسر است، نکره است. دومی یعنی دومی! غیر از اوّلی است. فرمود هر جا عُسْر هست، من دو برابر یُسْر می‌فرستم. از این راستگوتر کیست؟! ﴿إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾، نفرمود «ان مع العسر اليسر»! ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾. دوم: ﴿إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾، این عُسْر دومی که با «الف و لام» است عین آن عُسْر اوّلی است. آن یسر دومی غیر از یسر اوّلی است؛ یعنی استکبار و صهیونیسم و ترامپ (خذلهم الله) هر کاری بکنند، پنجاه درصد فشار می‌آورند. من صد درصد نعمت به شما می‌دهم؛ منتها ما اختلاس نکنیم، نجومی نکنیم، بی‌راهه نرویم، حرف کسی را زیاد نکنیم، به این و آن بد نگوییم، این همه نعمت به ما داد، هست. چرا ما باید بی‌راهه

۱. سوره نساء، آیه ۱۲۲.

۲. سوره انشراح، آیات ۵ و ۶.

برویم؟ ﴿مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا﴾؛ از او راستگوتر کیست؟! تا شما بجنبید، می‌بینید که آنجا اختلاس شده، آنجا را گرفتند! این کارها را نکنیم.

بینید ما به هر حال هر کاری بکنیم یک حساب و کتابی در این عالم است. فرمود کاری نکن که آبروی خود را با دست خودت ببری. ما با آبرو زنده‌ایم. فرمود - خدای ناکرده - اگر با بیت‌المال، با حق مردم، با خون شهدا - خدای ناکرده - کم و بیش کردیم، همان خداست! این دعای ماه مبارک رمضان، او «أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» است؛ اما «فِي مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ وَأَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ» است، «فِي مَوْضِعِ الثَّكَالِ وَالنَّقِمَةِ». هیچ ممکن نیست کسی با بیت‌المال، با خون شهدا بازی بکند و خدا آبروی او را نبرد. چرا ما این کار را بکنیم؟! فرمود من نمی‌گذارم به هر حال. اینها برای من شهید شدند. حالا این شهدای عزیز اخیر ۲۷ شهید، حالا چند نفر ممکن است بیگانه باشند، همین شهدای عزیز عربستان سعودی هر روز هستند، ما ده سال جنگ داشتیم نه هشت سال، آن دو سال جنگ داخلی بود، این دو سال فقط خورد بود نه زد و خورد. آن هفتاد و خورده‌ای در حزب جمهوری، آن چند نفر نخست‌وزیری، ما دو سال فقط خورد بود، نه زد و خورد. آن هشت سالش فقط زد و خورد بود. خدا خدای اینهاست. فرمود من اینها را رها نمی‌کنم، هیچ ممکن نیست من اینها را رها بکنم. حالا چرا ما آبروی خودمان را ببریم؟

همین که ما به اندازه خودمان این مقدار باشیم، فرمود شما یک قدم بیا، من ده قدم می‌آیم. این ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾^۱ یعنی چه؟ فرمود یک مقدار، یک قدم شما بیا، ده قدم ما می‌آیم. حالا این آیه که می‌گوید یُسْر دو برابر عُسْر است؛ اما آن که می‌گوید ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾ اینکه دو برابر غنی‌گوید؛ در تعبیرات عرفی ما چیست؟ می‌گوییم این دست دوم است! دست دوم یعنی چه؟ یعنی دست دوم است یا یعنی دست اول نیست.

۱. تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۱۰۸.

۲. سوره انعام، آیه ۱۶۰.

گاهی هم ذات اقدس الهی می‌فرماید دوم یعنی اوّلی نیست. حالا ممکن است دهمی و بیستمی باشد. فرمود شما یک قدم بیا، من حداقل دو برابرش، اگر شده هم ده برابرش. حالا ترامپ آن طوری خزعبلانه حرف زده، سفیهانه حرف زده، استکبار این‌طور گفته، دیوانه‌ها این‌طور گفتند؛ ولی اینکه راه حق است.

– إن شاء الله – امیدواریم خدا نظام ما را، رهبر ما، بزرگان ما، مسئولین ما، همه را در سایه قرآن و عترت حفظ بکند و شما علمای بزرگوار، فضلا، محققان، مدرسان، مفسران را که مأموران الهی هستید در ماه مبارک رمضان، حفظ بکند، به سلامت بروید و به سلامت برگردید. این ودایع الهی را، امانت‌های الهی را، این انوار الهی را که قرآن و عترت است، پیام الهی را، پیام اهل بیت را، پیام وجود مبارک ولی عصر را به جامعه منتقل کنید و «مقضى المرام» برگردید!

«و الحمد لله رب العالمین»